چهارشنبه ۱۵ مرداد ۱۴۰۴
۰۱۱۴
شماره ۴۴۷۷
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

سینمای ایران می‌تواند تصاویری به‌یادماندنی از جنگ ۱۲ روزهٔ اسرائیلی‌ها علیه مردم عادی بسازد

کلوزآپ؛ مردم

مریم قضائلی
خبرنگار گروه فرهنگ

جنگ ۱۲ روزه به پایان رسیده و قاب‌های بزرگ از چهره شهدا و تیترهای پررنگ رسانه‌ای، فضای شهر و خبرها را پر کرده‌اند. حالا به روزهای روایتگری رسیده‌ایم؛ روایت آنچه بر مردم گذشت. در جنگی ناگهانی که بی‌رحمانه آغاز شد و جان بسیاری از هموطنان‌مان را گرفت. بدیهی است که در ساخت آثار سینمایی، تلویزیونی یا مستند، نگاه‌ها بیش از هر چیز به سمت فرماندهان نظامی و شهدای هسته‌ای می‌رود؛ چهره‌هایی که نماد ایستادگی و افتخار ملی‌اند و پرداختن به آن‌ها ضروری و ارزشمند است. گفتن از فرماندهان نظامی و شهدای هسته‌ای، بخشی مهم از روایت ملی ماست و باید با دقت و احترام ادامه یابد، اما بی‌تردید گفتن از مردم هم ضرورت دارد؛ از آن‌هایی که بدون لباس رسمی و بی‌عنوان مشخص، اما با تمام وجود در کنار وطن ایستادند. اگر قرار است تصویری واقعی از این ایستادگی ۱۲ روزه در حافظه جمعی ثبت شود، باید مردم را هم به قاب بیاوریم. همان مردمی که قهرمان‌های واقعی این جنگ بودند. عزیزانشان را از دست دادند، در شرایط اضطرار جانشان به خطر افتاد اما در کنار وطن ایستادند. تصویر آن‌ها شاید کمتر روی بیلبوردها آمد و در ویدئوهای تدوین‌شده خیلی جایی نداشتند. اما روایت‌هایشان هنوز زنده است؛ اگر سینما و تلویزیون می‌خواهند مسئولانه عمل کنند، باید تمرکزشان را بر بازنمایی عمیق این انسان‌ها معطوف کنند.

ما امروز بیش از همیشه، نیازمند روایت‌هایی هستیم که از دل مردم برآمده باشند. قهرمان‌هایی که بی‌ادعا زیستند، مقاومت کردند و تاریخ ساختند. سینمای ما، اگر رسالتی بر دوش دارد، باید این چهره‌ها را به تصویر بکشد. مادری که بعد از شهادت فرزندش، با وجود همه غمی که داشت؛ هر روز برای همسایه‌هایش غذا می‌پخت. جوانی که بی‌سروصدا، وسط بحران امداد کرد. خودش یک قهرمان سینمایی است. وقتی فیلم‌ها و سریال‌های ما از مردم و همه داستان‌هایی که در این جنگ داشتند، شکل بگیرد؛ نه‌تنها همذات‌پنداری در مخاطب ایجاد می‌کنند، بلکه باعث ماندگاری حس غرور و همبستگی در حافظه جمعی می‌شود. سینما و سریال نباید تنها محلی برای بازسازی صحنه‌های بزرگ باشند، بلکه باید بستری برای روایت زندگی‌های کوچک اما الهام‌بخش نیز فراهم کنند. مردم، با همان سادگی، صداقت و ایستادگی بی‌ادعایشان، شایسته‌اند که در مرکز روایت‌های این جنگ قرار بگیرند؛ قهرمانانی که نه برای دیده شدن، بلکه به‌خاطر حضور واقعی و بی‌واسطه‌شان در دل ماجرا، می‌توانند بازگوکننده رنج‌ها و جانبازی باشند که از سوی رژیم صهیونیستی بر ما تحمیل شد.

خانواده‌ای که تنها یک بازماندهٔ ۵ ساله دارد

جمعه، ۲۳ خرداد، ساعات نخست شروعی خیال، نیمه‌شب. خانه‌ای در تهران که پر از زندگی بود. جایی که دکتر زهره رسولی، مهندس بهنام قاسمیان، نوزاد دو ماهه‌شان رایان و کیان ۵ ساله، میزبان پدر و مادر زهره و دو خواهرش بودند. آن‌ها که احتمالاً شام خوبی را دور هم خورده بودند، تصور می‌کردند که می‌توانند برای روز جمعه، سید یک نیک‌شان را بردارند و برای تفریح، به یکی از بازی‌های تهران بروند. شاید همان شب، کیان با شور و شوق، دفتر نقاشی‌اش را آورده بود تا به مادرش نشان دهد که چطور یک خورشید خندان و خانواده‌ای شاد کشیده است. شاید زهره، در حالی که رایان را آرام در آغوش گرفته بود، به شوخی به همسرش گفته بود: «تا فردا نوبت پزشک، با تونه!» و همه با هم خندیده بودند. بلر خانواده شاید تلویزیون را روی اخبار گذاشته بود و مادر، سینی چای را می‌گرداند. در همان لحظه‌ها، شاید کیان برای رفتن به پارک در روز جمعه، یاقشاری می‌کرده و همه داشتند در مورد اینکه «کجا بهتره بریم؟» بحث می‌کردند. هیچ‌کس نمی‌دانست که تا چند ساعت دیگر، خانه‌شان مهمان ناخوشی مثل موشک دارد، یا اینکه هدف آن موشک مرگبار، فردیِ گناه‌دیگری بود. اما چند خانواده و خانه دیگر هم ویران کرد. اگر این جنگ شروع نمی‌شد، زهره رسولی، در آزمون تخصصی فلوشیپ پرینا تالوژی یعنی طب مادر و جنین شرکت کرده بود، رایان دو ماهه حالا بیش از سه ماهش شده بود و کیان ۵ ساله به فکر پیش‌دبستانی‌اش بود. اما یک موشک، زندگی چند خانواده را به قبل و بعد از آن تقسیم کرد. به‌طوری‌که در حال حاضر از این خانواده، تنها کیان ۵ ساله میان کلی باند سفید مانده و کلی سوختگی که حتی احتمال دارد ناتوانی‌هایی برای این کودک بیاورد.

حالا از آن خانه پر از زندگی، تنها خاطره‌ای تلخ باقی مانده؛ خانه‌ای که روزگاری پر از خنده کودکانه کیان و گریه‌های رایان بود، حالا خاموش است. خانه‌ای که زهره رسولی برای فرزندانش با عشق به آنجا می‌رفت؛ روزهایی را که بین کار در مطب، نگهداری از رایان، بازی با کیان و مطالعه برای آزمون فلوشیپ تقسیم کرده بود، کسی دیگر ادامه نخواهد داد. او که به گفته بیمارانش، پزشکی صبور، مهربان و در دسترس بود، حالا در میان خاطرات باقی مانده. از رایان دو ماهه تنها عکسی مانده که ماسک اکسیژن از کل صورت او بزرگ‌تر بود و در نهایت او شد کوچک‌ترین شهید این ۱۲ روز. مادرش با بدنی سوخته تا لحظه آخر دل‌نگران او و کیان ماند و پدر خانواده که از نخبگان مهندسی کشور بود، هم چند روز پس از پسرکش پر کشید. حالا کیان مانده، با بدنی دیگر هم ویران کرد. اگر این جنگ شروع نمی‌شد